



تفسیر دیدار رئیسی و بن سلمان

## همش بی حرمتی!

سید مهدی موسوی  
طنزپرداز



در خدمت شما خوانندگان عزیز هستیم با تحلیل عکسی دیگر همانطور که مستحضر هستید زبان بدن سیاسیون، نوع اقلام و اندازه آن‌ها در دنیای سیاست معانی مختلفی دارند که همگی نیازمند تحلیل افراد متخصصی هستند که این کاره‌اند و این پیام‌های مخفی را برای شما بازگو می‌کنند.  
خب بدون مقدمه خاصی بریم سراغ این عکس:

۱- مورد اول زاویه دید این دو فرد است، همان طور که ملاحظه می‌کنید نگاه رئیسی رو به زمین است در حالی که نگاه بن سلمان سر بالا و استوار به نظر می‌رسد، به نظر در این بازه که عکس گرفته شده بن سلمان رئیسی را شرمند خودش کرده و توانسته

به چیزی که می‌خواهد دست یابد و رئیسی که نماینده ایران و ایرانی را تحقیر کند.

۲- این موضع سر بالا را حتی در نحوه نشستن این دو فرد می‌توان به وضوح دید نوع نشستن بن سلمان به قصد تحقیر رئیسی است در حالی که رئیسی با پاهای جمع شده به نظر در برابر خواسته‌های بن سلمان تسلیم شده است.

۳- اگر به دست‌های این دو هم نگاه کنید متوجه دست بسته بودن رئیسی جلو دستان باز و پرگزینه بن سلمان مقابل رئیسی می‌شوید، فکر نکنم لازم باشد تا دیگر چیزی در این باره برایتان بگویم.

۴- نپوشیدن کفش و حتی جوراب توسط بن سلمان را هم می‌توان نشانه‌ای از اهمیت ندادن به رئیسی تعبیر کرد که باید از وزارت خارجه انتظار جواب‌های درخور مانند حضور در جلسات با طرف سعودی با پیژامه و رکابی یا حتی لباس شنا را داشت؛ چیزی که از این دولت بعید است.

۵- اندازه میز بسیار بزرگ تر از حد انتظار بود به خصوص که رویش هم چیزی برای استقبال نگذاشته اند که این را تحلیل نکنم بهتر

است چرا که تاب و تحمل این را نخواهید داشت!

۶- میزهای کنار بن سلمان و رئیسی چون هم اندازه و قرینه هستند و وسایل روی آن‌ها هم قرینه است و نمی‌شود گیری به آن داد نشان دهنده تحقیر رئیسی است چرا که اگر آنها به مهمان ارزش میدادند حتما باید میز رئیسی برابرتر می‌بود چرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَافِيًّا. هرکس به خدا و آخرت ایمان دارد باید مهمانش را تکریم کند.

۷- رنگ لیوان روی میز طرفین هم متفاوت است و برای بن سلمان رنگ سبز که نشانه آرامش و برای رئیسی رنگ قرمز که نشانه تهاجم است انتخاب شده است و با همین کار می‌خواهند بگویند فشار اقتصادی روی ایران جواب داده و رئیسی یک فرد با اعصاب خراب است و نمی‌شود روی او حساب باز کرد.

این‌ها تنها گوشه‌ای از پیام‌های مخفی این عکس بود که شما خوانندگان عزیز را در جریان آن قرار دادم، به امید اینکه هرگز یک ایرانی از کنار این عکس‌ها رد نشود.

## مغزهای بزرگ زنگ نزنده (۳) / زندگی نامه شخصیت‌های اثرگذار به زبان طنز

### اولش الف دارد

فیروزه کوهیانی  
طنزپرداز



وی در سال ۱۳۱۴ چشم به جنوب شهر تهران گشود. به گفته‌ی شاهدان ماجرا، بسیار ساده‌زیست متولد شد و به جز یک بند ناف چیز دیگری همراه نداشت.

در دومین سال دبیرستانش به این نتیجه رسید که درس خواندن در مدرسه سوسول بازی است و با نرفتن به مدرسه، آن را تحریم کرد. شاید هم به این نتیجه رسید که دیگر پوز گذاشتن روی صندلی معلم تفریح جذابی نیست. شاید هم در اعتراض به پارتی بازی و انتصابات فامیلی در آموزش و پرورش مدرسه را ترک کرد. البته این آخری از اعلی حضرت بعید بود، پس دلیل آخر قطعا نیست (نویسنده در حال نگاه کردن به تنور). خلاصه که علتش مشخص نشد. پس در کنار پدر، مشغول به هیزم فروشی شد و در خانه تحصیل را ادامه داد.

همانطور سر به زیر مشغول تحصیل و کار بود که توپ مولفه‌ای‌ها در حیاط خانه‌شان افتاد. بعد از آن با حزب مولفه آشنا شد و همراه با آن‌ها به آتش سوزاندن علیه شاه پرداخت. بعدها افتخار شاگردی دکتر مطهری و دکتر بهشتی را هم پیدا کرد.

بسیار رفیق باز بود و بعد از ازدواج، با وجود داشتن شش فرزند نیز منزلش را پاتوق کرده بود. با دوستانش دور هم جمع می‌شدند و قلیان نمی‌کشیدند (چون از آن خانواده‌هایش نبودند) نقشه می‌کشیدند چگونه شاه را از گوشه‌ی تصویر خارج کنند و فرت و فرت اعلامیه تکثیر و پخش می‌کردند تا اینکه به جمع لورفتگان پیوستند.

پدرسوخته (به گفته‌ی مامور ساواک)، بعد از آزادی از زندان آدم نشده و زیر پوسته‌ی یک لباس فروش در بازار تهران اعلامیه و نوار پخش می‌کرد و مردم را از راه به در می‌کرد، آن هم چه نوارهایی، نوارهای

غیرمجاز یک سخنرانی.

در سال ۴۹ به اتهام حمله به هواپیمای ال عال (ظاهرا در آن سال قحطی بهانه آمده بوده) او را دوباره بازداشت کردند. در سال ۵۳ دوباره آزاد کردند و چون بگیر نگیر ساواک در آن سال‌ها اتصالی کرده بود، چند ماه بعد دوباره او را به جرم فعالیت‌های زیرزمینی (در حالی که وی اصلا خوانندگی بلد نبود) و خرابکاری، دستگیر کردند. ساواکی‌ها که خودشان هم نمی‌دانستند وی را گرفته‌اند یا نه، نهایتا در سال‌های آخر عمر خدمت‌شان، تقریبا همه را مجبور شدند آزاد کنند که وی هم جز همه بود.

بعد از انقلاب به پاس رفت و آمد زیاد وی به زندان و آشنایی او با زندان‌های مختلف او را رئیس زندان‌های کشور و دادستان انقلاب کردند. البته شایستگی‌های وی نیز بی‌تاثیر نبود.

در ساده‌زیستی شورش را درآورده بود نه تنها لباسش را با کتابی که می‌خواند ست نمی‌کرد بلکه تشک و بالش‌ت مخصوصی هم نداشت که با خودش به سفر ببرد. هر جا آجری می‌دید زیر سر می‌گذاشت و می‌خوابید. تازه به همراهانش نیز متلک می‌انداخت که کتف‌تان کنده نشود با این ساکی که حمل می‌کنین. خلاصه که با یک دست لباس همه کار می‌کرد و با یک دوچرخه همه جامی رفت.

هیچ چیزش به برخی مسئولان نرفته بود، در رعایت حقوق بیت‌المال نیز همینطور بود. افتخار نشستن در هواپیما را به هواپیما نمی‌داد. هتل که



حرفش را هم نزن. اگر شبی هم در شهری اسکان می‌گزید هزینه‌اش را خودش می‌داد. نمی‌گذاشت یک ریال هم در بیت‌المال حیف و میل شود. حالا شما می‌گویید پول خورده ندارم، بقیه‌اش را ندهید. ترور وی به دست منافقین نیز خیلی ساده و در مکانی ساده یعنی همان حجره‌اش در بازار تهران انجام شد.

او کسی نیست جز شهید اسدالله لاجوردی